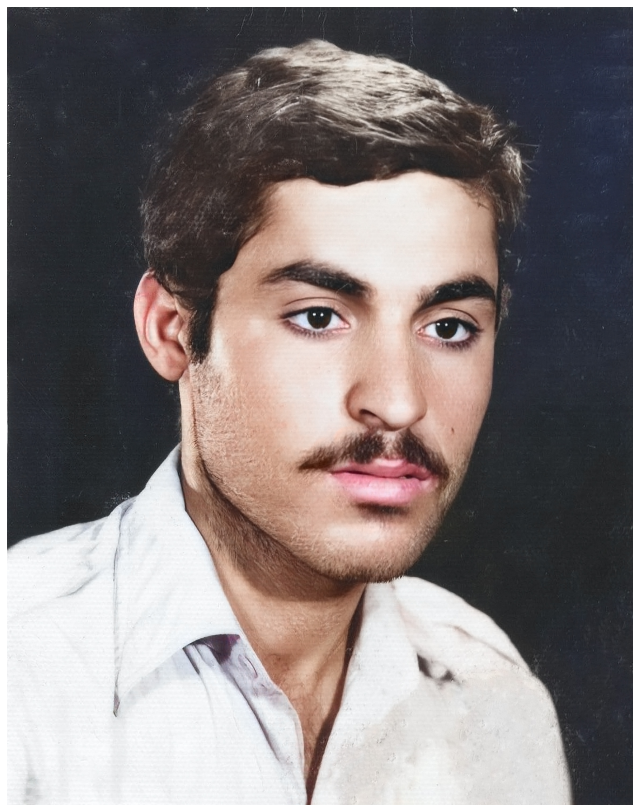


شهيد نعمت الله تهمن



ازبائير علی
سمايه جامع سرداران و دوزخ شهيده استان بوشهر

نام پدر	حسنعلی
تاریخ تولد	۱۳۳۹/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۰۹/۰۹
محل شهادت	بستان
مسئولیت	فرمانده گروهان
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دیپلم
مدفن	باغک

زندگینامه

پدر شهید، حسنعلی فرزند غلامحسین است که اصالتاً پولادی بوده و بعداً تغییر شهرت داده و تهمتن را انتخاب نموده اند. وی از فرهنگیان باز نشسته می باشد. مادر شهید فاطمه از خاندان پولادی است وی جدش زایر غلامعلی که دست در کار خیر داشته و اولین مسجد روستا را بنا نهاده است.

در روز چهارم مرداد ماه سال ۱۳۳۹ (هـ.ش) در کرانه آشیانه خانواده ای مولودی قدم گذاشت که زادروزش با ۲۸ صفر، روز رحلت پیامبر اسلام (ص) و شهادت امام حسن (ع) مصادف گردید.

مادر بزرگش نام نعمت الله را برای او انتخاب می کند و این موهبت الهی را نعمت خدا معرفی می کند شهر بانو شهید زاده که مادر بزرگ شهید است خود دایه گری مولود را بر عهده می گیرد. او خواهر سالار مبارزه با استعمار پیر انگلیس یعنی رئیسعلی دلواری است. رشادت، دلیری، مردانگی و شجاعت در رگ خاندان دلواری می جوشد رئیسعلی دلواری را نه به نام بلکه به صفت او را می شناسند. وقتی نام این خاندان برده می شود در طرف دیگر معادله باید تهمتن یعنی پیلتن، قهرمان و پهلوان قرار داد. در دامن چنین مادری، پدری پرورش می یابد که کنون مولودی بنام نعمت الله را به دامن دارد. روز بیست و هشتم صفر روز شهادت سبط اکبر پیغمبر و روز رحلت فخر کائنات نوید بخش حیات شهد پرستی در محفل جام به دستان گوی عشق است. تولدش در باغک قریه شمشیری اتفاق می افتد و فرزند سوم خانواده اش می باشد. ایشان در طفولیت چند بار دچار حادثه مانند سوختگی و گزیدگی می شود و خداوند در کتاب زندگیش صفحه سرنوشت را طوری دیگر رقم می زند.

بازی های کودکانه:

نعمت الله فرد پر جنب و جوشی بود و فعالیت بسیاری داشت کشتی را دوست داشت و به فوتبال زیاد علاقمند بود در کنار این دو ورزش به دویدن می پرداخت.

بازیهای کودکانه او از سبک بازی های موجود در روستا نشأت می گرفت. بازیها معمولاً گروهی بود و او نیز یکی از اعضای گروه بود بعضی بازیها مختص شب است مانند میج و رک و یا چش گرگو و قایم موشک.

بعضی از بازیها مختص روز می باشند مانند خار چالک، هفت سنگ، هبی، کلی بازی و خیار گرگو.

گاهی اوقات چوب بلندی که از نخل خرما می باشد را به عنوان چارپا یا موتور، سوار می شوند و می دوند و خود را فرد سوار قلمداد می کنند.

بعضی بازیها در داخل اتاق انجام می گرفت مانند اینکه چند پستی را روی هم می گذاشتند و سوار می شدند.

در نهایت می توان گفت که نعمت الله بیشتر بازیهای را دوست داشت که گروهی بود کم کم که بزرگ شد علاقه خود را به کارهای فنی نیز نشان داد مثلاً اگر دوچرخه اش خراب می شد دوست داشت که خود آن را تعمیر کند.

امرار معاش:

همانطور که در فصل اول کتاب اشاره شد روستای باغک دارای نخیلات سر به فلک کشیده ای است که حکایت از

سختکوشی و علاقمندی مردم این دیار نسبت به کشاورزی دارد.

پدر شهید و حتی اجدادش کشاورزی را پیشه خود کرده بودند همان شغلی که ائمه اطهار (ع) به آن می بالیدند. نعمت الله در این شغل پدر را یاری می کرد.

در روستای باغک در بخش کشاورزی، باغداری بیشتر جلب توجه می کند و پدر این خانواده از طریق باغداری روزی حلال را از خداوند منان طلب می کرده است. رزقی که با عرق جبین و پینه دست حاصل می شود. در سال ۱۳۴۷ در مشاغل دولتی نیز وارد می شود و پس از ۲۹ سال خدمت در ریشه کنی مالاریا و پایگاه دریایی، پیراهن معلمی را به تن می کند و وارد کسوت عشاق علم و ادب می گردد و بدین طریق امرار معاش می نماید. لازم به ذکر است که تمام اعضای شاغل این خانواده معلم می باشند.

در آمد ناشی از کسب حلال کشاورزی و کار با ارزش معلمی او را می دارد تا با اعتقاد به فروع دین نسبت به مخمس کردن مازاد سالیان خود اقدام کند و این خانواده را با لقمه ای پاک تغذیه نماید تا اینکه شاهد باشیم فرزندی از این کاشانه پا به عرصه وجود گذارد که با شهد شهادتش مهر تأییدی بر رزق و روزی حلال پدر زند.

تحصیلات:

مقطع ابتدایی:

نعمت الله تهمتن کلاس اول تا چهارم ابتدایی خود را در دبستان دادگر باغک و کلاس پنجم را در دبستان پورسینا پشت سر گذاشت. (دبستان پورسینا در امامزاده بوشهر قرار دارد). وی در دوران ابتدایی که معمولاً محصلین می توانند افرادی شلوغ، بازی گوش و بی نظم باشند فردی مرتب، منظم و از لحاظ حسن رفتار سرآمد بوده است.

احمدیه دشتی، برکت، چاهیبخش و مرضیه عمارت معلمین دلسوز و زحمتگشی بوده اند که با علم و ایمان نعمت الله را برای جامعه اسلامی آماده کردند.

مقطع راهنمایی:

نعمت الله تهمتن پس از اتمام دوره ابتدایی و دریافت گواهینامه پایان تحصیلات ابتدایی از دبستان پورسینا با معدل سیزده وارد مدرسه راهنمایی دریادار اردلان بوشهر می شود و دوره راهنمایی خود را در آن مدرسه که اکثراً فرزندان پرسنل ارتش در آن تحصیل می کردند سپری می کند.

در این دوره از تحصیل که پایان آن مقارن بوده است با اوج گیری مبارزات مردمی روحیات نعمت الله تأثیر شگرفی بر همکلاسیهای خود که عمدتاً از خانواده ارتشی وفادار به رژیم بوده اند می گذارد. از جمله دبیران دوره راهنمایی را می توان از آقای شجاعی فر یاد کرد. آقای شجاعی فر از فرهنگیان با سابقه بوشهر است که در گوی خواجه ها سکونت دارد. مدیران مدرسه آقای چرخساز و علی عباس زاده بوده اند. نعمت الله تهمتن گواهینامه خود را از مدرسه اردلان بهمنی دریافت می کند.

مقطع متوسطه:

نعمت الله تهمتن دوره متوسطه را در مدرسه پهلوی آن زمان شروع می نماید. کلاس اول این دوره را در رشته علوم انسانی در آن مدرسه طی می کند. وی کلاسهای دوم و سوم و چهارم را در دبیرستان سعادت و دکتر شریعتی (پهلوی) بوشهر پشت سر می گذارد و گواهینامه پایان دوره تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۵۹ از مدرسه

سعادت بوشهر دریافت می کند.

در این دوره آقای حجه الاسلام والمسلمین سید محمد حسن نبوی مدیر کل آموزش و پرورش استان بوشهر بوده است. عبدالرسول منصف و ناصر میگلی نژاد از جمله کسانی هستند که مدیریت مدارس شهید را بر عهده داشته اند.

نمی توان نقش الگویی چنین انسانهایی وارسته مانند آقای نبوی و غیره بر روی دانش پژوهان نادیده گرفت. در کلاس چنین مریانی نشستن عاقبتی جز نمونه شدن و خدایی زندگی کردن و سرانجام شهد شهادت نوشیدن ندارد.

پروانه ورود به جلسه امتحان شهید به شماره ۱۹ توسط این سید فرزانه مرحوم سید محمد حسن نبوی تأیید گردیده است.

سید محمد حسن فرزند سید محمد صادق از علما و نویسندگان بنام استان بوشهر است وی پس از پیروزی انقلاب مدیر کل آموزش و پرورش استان می شود و خدمات شایانی به نسل نونهال و نوجوان و جوان این استان می نماید.

از مدیران و معلمان دوره های تحصیلی شهید عده ای به رحمت ایزدی پیوسته اند و عده ای باز نشست شده اند. آری علاقه به درس و مشق که در نتیجه فعالیت معلمین دلسوز که از آنها نام برده شده در درونش چنان شعله ای بوجود آورده بود که گاهی در کنار چراغ موشی بر روی کتاب به خواب می رفت یا طره اش به شعله مشعل می سوخت. هرگز ترک تحصیل نکرد و علیرغم مشکلات و گرفتاریهای فراوان خاص آن زمان دیپلم خود را در رشته اقتصاد گرفت.

جبهه و جنگ:

شهید نعمت الله تهمتن در آذرماه سال ۱۳۵۹ که اولین مرحله عزیمت ایشان به جبهه نبرد بوده است دیار عاشقان را ترجیح می دهد او در سن بیست سالگی داوطلب جبهه های نبرد شد.

وی در سال ۱۳۶۰ پس از گذراندن دوره آموزشی به زندان اوین در تهران مأمور می شود و مدتی در آنجا خدمت می کند.

پس از چهل و پنج روز حضور در جبهه نبرد برای استراحت به منزل بر می گردد. او حال و هوای دیگری دارد در پس نگاهش گویی خورشید نقاب گرفته است و در پس کلامش واژه نامه ای به تیراژ بی نهایت رفته است.

سن و سالش از بزرگی طبعش بسیار کوچکتر به نظر می رسد و تصور خاکی بودنش پیش آسمانیان در حیطه باور نمی گنجد.

او ماندن را در رفتن جستجو می کند و مسیر را انتخاب کرده و با اهل منزل وداع می کند اما پدر برای دیداری دیگر در خیمه انتظار می نشیند و مادر در کوچه های ذهن خاطرات بودنش را در وقتی دیگر به تماشا می نشیند اما او می رود، برادر او را تا مسیری همراهی می کند و او را به اتفاق همزمانش به خدا می سپارد.

شهید نعمت الله تهمتن که برای بار دوم راهی میادین نبرد بود با تنی چند از همزمان در سه راهی چغادک به انتظار مرکب می نشیند و سرانجام بسوی جبهه عزیمت می کند و در این مدت فقط دو بار نامه می نویسد که

متأسفانه اثری از آن نامه ها نیست. در عملیات طریق القدس بی سیم را بردوش می گیرد و برای دفاع از خاک و دینش با خدای خود عهد می بندد در این زمان وقتی که شهید چمران از رزمندگان سؤال می کند که چه کسی بر روی مین می رود او اولین نفری است که حاضر می شود در همین عملیات در جبهه دهلاویه شهادت نامه خود را در تاریخ ۹/۹/۶۰ امضا می کند و به جمع اهل رضوان می پیوندد. چهره را به خاک هویزه تیمم می دهد و نام خود را در ردیف واژگون رقاصان کوی عشق به ثبت می رساند و خواب مادرش که در عالم رؤیا دیده بود فرزندش به شهادت رسیده است تعبیر می کند.

نعمت الله قریب به هفتاد و پنج روز طی دو مرحله در جبهه ها حضور پیدا کرد که همزمانش عبارتند از: ۱- سردار فولادی ۲- عبدالله احمدی ۳- محمد دشتی ۴- حسن محمد پور ۵- ابراهیم دلاور ۶- جعفر پولادی ۷- اردشیر شمسی ۸- مرحوم رستم پولادی ۹- شهید موسی بحرانی دشتی ۱۰- شهید نادر مهدوی

از جمله همزمان وی که از دوستان صمیمی این شهید بوده است می توان حاج عباس نیری را نام برد که خود از جانبازان پرافتخار میهن است.

تشییع جنازه و محل دفن:

سرانجام پس از پنج روز از شهادت کبوتر خونین بال همراه با دیگر شهیدان که تعداد یازده نفر بوده است در بوشهر تشییع می گردند. این تشییع از بیمارستان فاطمه زهرا (س) تا بهشت صادق بوشهر انجام می گیرد و ۱۴/۹/۶۰ سرو قامتی در دل خاک بهشت عسکری باغک در میان شور وصف ناپذیر مردم به خواب همیشگی فرو می رود که «عند ربهم یرزقون» بدین ترتیب نام اولین شهید تنگستان در کتاب ستارگان آسمان ایثار ثبت می شود.

آنان که پرواز تا عرش خدا انتخاب می کنند چون کبوتر سبکبال گشته اند تا قوس مقوس ایثار را شعاعی در بر اقطار باشند.

آنان که جرعه نوشان شربت شهادتند خود چون عسل شیرین شده اند و در یک کلام آنان که بسوی خدا می روند خدایی گشته اند.

شهید نعمت الله تهمتن پریدن از دنیا را مقدمه پرواز تا عرش قرار داد وی روحیات معنوی بالایی در نتیجه حضور در مسجد بدست آورده بود. اذان می گفت و از ادعیه به عنوان نردبان مدارج معنوی بهره می جست در نوجوانی در گرمای طاقت فرسای جنوب که خبری از برق و امکانات سردکننده نبود روزه می گرفت روزها از باغ رطب می چید تا در هنگام افطار در مسجد کام مردم با آن شیرین کند. در ماه محرم و صفر در عزاداری امام حسین (ع) شرکت می کرد و به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) ارادت می ورزید.

شهید نادر مهدوی که از همزمان وی بوده است در خصوص ویژگیهای بارز اخلاقی و معنوی ایشان چنین می گوید: «اینجانب قادر نیستم که بتوانم ذره ای از خصوصیات شهید تهمتن گفته باشم اخلاقی داشت که برای همه ما درس عبرتی بود. لبیک گوی ندای رهبر که می فرمود: از پاسداری خوب پاسداری کنید باشد و با این اخلاق اسلامی که داشت توانسته بود نظر مسئولین را چه در شیراز و چه در تهران و چه در جبهه ها به خود جلب نماید. به خواندن دعا و قرآن علاقه وافرداشت. در اوقات استراحت مشغول راز و نیاز با خدای خود بود. یادم می آید وقتی بسوی خط مقدم می رفتیم نوحه می خواند و اشک از گوشه چشمانش جاری می شد»

در سفری که به مشهد رفته بودند از نیمه های شب به حرم می رفت و در مسجد گوهر شاد به راز و نیاز با خدا می پرداخت. در کارهای عام المنفعه حضور فعال داشت همواره با جهاد گران جهاد سازندگی با جثه کوچکش کارگری می کرد تا بتواند سرپناهی برای محرومین بنا کنند. به همین منظور دوره امداد رسانی در اتفاقات غیر مترقبه را

پشت سر گذاشت تا مصداق این شعر باشد که:

«بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیگ گوه‌رند»

ارادت خاصی به روحانیت داشت و همواره در راهپیمایی‌های اول انقلاب در کنار روحانیت خصوصاً حجه الاسلام طاهری نقش سازنده خود را ایفا می کرد در اولین انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد و به دگتر حبیبی رأی داد.

شجاعت ایشان تا بدان اندازه بود که عکس شاه را در مدرسه دریادار اردلان پاره کرده بود.

نظم و ترتیب، پشتکار و جدیت از ویژگیهای او بود.

اگر تا آبان ۱۳۵۹ به جبهه نرفته بود ولی هرچه داشت در خدمت جنگ و جبهه می گذاشت. مبلغ واریزی وی بتاريخ ۲۷/۷/۵۹ بشماره حساب ۰۷۷۷۷۱ در بانک ملی بوشهر برای کمک به جبهه مهر تأییدی بر جمله فوق است .

« آنچه گفته شد قطره ای بود از دریای خلوص و معنویت ایشان »

وصیت نامه

با درود به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی و ملت مسلمان و مستضعف ایران و خانواده عزیزم و با درود و سلام به روان پاک همه شهیدان راه انقلاب اسلامی ایران وصیت نامه خود را با چند جمله ای از قرآن شروع می کنم. ای گروندگان به دین اسلام شما مانند آنان که راه کفر و نفاق پیمودند نباشید که گفتند اگر برادران و خویشان ما به سفر نرفته و یا به جنگ حاضر نمی شدند بچنگ مرگ نمی افتادند این آرزوهای باطل را خدا حسرت دلهای آنان خواهد کرد و خداست که حیات بخش است و بمیراند و به هر چه کنید آگاه است اگر در راه خدا بمیری و یا کشته شوی غم مداری که بر حمت ایزدی پیوسته و سوی خدا محشور خواهید شد.

«آیه ۵۶ تا ۵۸ آل عمران»

چند سخن با پدر و مادرم و بستگان: ما همه روزه در سخنانمان چندین بار از کلمه شهید یاد می کنیم و می گوئیم شهیدان زنده اند پس برای کسی که زنده است گریه کردن لازم نیست زیرا که من زنده هستم و شما برای من نباید گریه کنید زیرا منافقین و آمریکا و سایر دشمنان اسلام از گریه کردن ما شاد می شوند و از شادی شما دشمنان اسلام غمگین می شوند مگر من از حضرت علی(ع) و امام حسین(ع) و سایر امامان و رهبران مذهبی سیاسی این مملکت همچون مطهری، مفتاح، باهنر، رجایی، بهشتی و سایر شهدا و فرزندان این مملکت بهتر هستم. مردن حق است و باید این راه را پیمود و چه سعادت بالتر از اینکه انسان در راه محبوب خود و خالق خود در راه اسلام و قرآن و بندگان صالح خداوند شهید شود چه بهتر که انسان در راه حفظ کیان و ناموس اسلامی خود شهید شود زیرا امروز میهن اسلامی و ناموس ما در معرض هجوم بیگانگان قرار گرفته است پدر و مادرم من خود دوست دارم در کنار دوستانم در گورستان بهشت صادق شگری دفن شوم اگر شما هم مایل باشید. و برای من لباس عزا نپوشید و حقوقم به افراد مستضعف که می خواهند عروسی کنند بدهید و برای فقرا و مستحقین بدهید در ضمن اگر جسد مرا در روز چهارشنبه یا پنجشنبه آوردند بگذارید و آنرا در روز جمعه بعد از نماز جمعه بوسیله نمازگزاران بگورستان ببرید. پدر، مادر، برادر و خواهر و سایر بستگان، شما در حق من خوبیها کردید و من نتوانستم این همه محبت و خوبیهای شما را پاسخ دهم از این

بابت معذرت می خواهم امت مسلمان ایران که این همه محبت در حق من بعنوان پاسدار کردند و من نتوانستم پاسخ این همه محبت را بدهم معذرت می خواهم از دوستان و آشنایان اگر من در حق شما بدی کردم امیدوارم که به بزرگی خودتان مرا حلال کنید من می خواهم از مردم که از خداوند طلب عفو برایم کنند و اینک سخنی با مردم:

هم اکنون که سه سال و نیم از انقلاب اسلامی ایران می گذرد نگاهی به سال گذشته بیندازید در سال گذشته برای چندمین بار ضعف و زبونی دشمنان الله و در رأس آن آمریکا و صهیونیسم از یک سو و کارایی ایمان از سوی دیگر و در میدانی به و سعت ایران به نمایش گذاشته شد جهانخواران ضد بشر که با واژگونی رژیم دست نشانده شاه ضربه سخت و کشنده خورده بودند و توطئه رنگارنگشان در گنبد، آذربایجان، کردستان، خوزستان و ترور شخصیتها با شکست روبرو شدند و چاره ای جز مقابله و رویارویی با امت دلیر ما را ندیدند و ابتدا خواستند با محاصره اقتصادی و حمله نظامی به اصطلاح کار ایران را یکسره کنند اما غافل از اینکه دست توانای خداوند همواره مددکار امت رنج دیده ایران است.

همه می دانند که آمریکا شکست خورده و سعی خواهد کرد به صورتی شکست و رسوایی خود را جبران و به اصطلاح انتقام خود را از جمهوری اسلامی ایران بگیرد. به همین منظور است که ابر - جنایتکار نقشه کودتا علیه جمهوری اسلامی را طراحی می کند اما چه ناشیانه و رسوا، که خداوند بر دلهایشان مهر زده است و این توطئه

بزرگ به یاری الله و هوشیاری برادران مؤمن به انقلاب شکسته شد. جنگ تحمیلی رژیم صدام علیه جمهوری اسلامی نیز برای به زانو در آوردن کشور سربلند ایران بود ولی به یاری الله و مقاومت یکپارچه و پیروز امت و رشادتهای ارتش و سپاه و بسیج خیلی زود صدام را وادار به تسلیم کرد و حال ای امت هوشیار وقت آن نرسیده که از خواب غفلت بیدار شده و موقعیت حساس کنونی را درک کنید و فریاد وحدت طلب امام را به گوش و جان بشنویم؟ آیا وقت آن نرسیده است که از تنگ نظری و دفع همدیگر بپرهیزیم؟ وضعیتی که در آنیم به هیچ وجه با مسامحه و کم کاری سازگار نیست نباید از انقلاب انتظار کمک را داشت بلکه باید به آن کمک کرد بیاید حرمت خون شهدا را پاس بداریم و اهداف آنان را تا آخر دنبال کنیم بیاید صبر و مقاومت را پیشه خود سازیم و همه برای یک جنگ طولانی آماده شویم بیاید دست در دست هم

خرابیها را به سرعت باز سازی کنیم از لحاظ کشاورزی و صنعتی به خود کفایی کامل برسیم بیاید انقلاب فرهنگی را به معنای واقعی در فرد و جامعه تحقق عینی بخشیم و اخلاق اسلامی و روح برادری را در وجدان اقشار مختلف زنده کنیم بیاید صدور انقلاب را به معنی واقعی شروع کنیم و اختلافات داخلی را به وحدتی آهنین و شکست ناپذیر تبدیل کنیم بیاید فرمانبر او که فرمانبر خداست باشیم و این امام برحق را یاری رسانیم و امام عزیز را تنها نگذاریم و اینک سخنی با شما جوانان که ملعبه دست گروهکهای شرق و غرب زده قرار گرفته اید لحظه ای بیندیشید که برای چه کسی کار می کنید چه کسی از کارهای شما خوشحال می شود آیا جز کمک به آمریکا و شوروی و سایر ابر جهانخواران است؟ بیاید و توبه کنید و به دامن اسلام عزیز برگردید و خود را فدای منافع آمریکا و شوروی و دیگر بیگانگان نکنید و به خدا قسم این جدایی و ایستادن در مقابل انقلاب و آرمانهای مقدس این انقلاب شما را خرد خواهد کرد و از این بابت سودی نصیب شما نمی شود به خدا قسم ما از اعدام شما ناراحت می شویم شما که باید بازوی این انقلاب باشید شما باید آینده ساز این مملکت باشید امروز سدره این انقلاب هستید ولی تکلیف چیست کسی که در برابر این انقلاب می ایستد و جوانان را بعنوان اینکه این انقلاب را دوست دارند و استقلال می خواهند و نمی خواهند زیر بار سلطه باشند شهید می کنند جز اعدام است؟ ای افراد فریب خورده لحظه ای به حقیقت بیاندیشید و به سرنوشت دیگر افرادی که در برابر این انقلاب قرار گرفتند و چگونه نابود شدند بیاندیشید.

بر قرار باد نظام جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی، نابود باد توطئه آمریکا، شوروی و دیگر عمال داخلیشان

پیروز و سربلند باد ملت عزیز ایران

با سپاس و تشکر نعمت الله تهمتن

خاطرات

خاطراتی از شهید

«زنگ پایان»

زنگ پایان مدرسه بصدا در آمد همه بچه ها عازم منزل شدند من و نعمت الله و تنی چند از همکلاسیها نیز بسوی منزل حرکت کردیم. هوا بارانی بود، سرما زوزه می کشید و باران از فراخنای چهره امان به زیر می چکید، یکی از دوستان که از خانواده ضعیف و فقیر بود از شدت سرما و نداشتن لباس گرم چون بید می لرزید گویی مغلوب سرما شده بود نعمت الله تهمتن با دیدن چنین وضعی تنها لباس گرم خود را از بدن بیرون آورد و براو پوشانید و خود بدون لباس گرم، بارش باران و شدت سرما را تحمل نمود.
(به نقل از همکلاسیهای

شهید)

«اهدای خون»

در صحنه ایثار همیشه پیشرو و پیشقدم بود نه در گفتار بلکه در کردار و عمل، سن و سالی نداشت که بخواهد تظاهر کند اما عقلش بسیار بزرگتر از سن و سالش بود. نوزده سال بیشتر نداشت بر روی تخت بیمارستان خوابید و خون خود را به بیماران هدیه کرد.
(به نقل از پدر شهید)

«دوچرخه یا نه؟!»

تمام دلخوشیهای بچه گانه اش دوچرخه ای بود که با آن سرگرم بود به این طرف و آنطرف می رفت و آن را بسیار تمیز و مرتب نگه می داشت. گویی با آن زندگی می کرد، دوستش داشت یک دوستی در عالم بچه گانه.

دوران جنگ که فرا رسید او دیگر با دوچرخه و دیگر سرگرمیهای خود دوست نبود گویی دوستی دیگر پیدا کرده بود دوچرخه را که همه هست و نیستش بود فروخت و مبلغ ناچیز آن را که برای او عالمی ارزش داشت به حساب ۳۰۰ امام واریز کرد تا به جبهه و جنگ کمک شود.

(به نقل از پدر شهید)

«قرص نان»

روز دوم عملیات بود همه بچه ها خسته و گرسنه بودند نعمت الله به زحمت فراوان نانی تهیه کرده بود و سعی در تقسیم آن بین بچه ها داشت. پس از تقسیم، تنها تکه ناچیزی از آن باقی ماند تا بین من و خودش تقسیم کند که ناگهان صدای مهیبی اوضاع را عوض کرد گرد و خاک سنگینی تمام آن جا را فرا گرفت چشم باز کردم دیدم نعمت

الله در خون خود غلتیده است و به جای نان شربت جانان نوشیده است.
»به نقل از شهید

مهدوی»

»آخرین سفارش»

همه چغادک منتظر وسیله بودیم که به خوزستان برویم می گفتیم و می شنیدیم ولی نعمت الله نگاهش به افق بود و کلامش در سینه گویی با ما نبود که سکوت را شکست و چنین گفت: من شهید می شوم شما بعد از من این رادیو و مبلغ را به منزل ما ببرید تا نشانه ای بر وداع من باشد.

»به نقل از همزمان»

»آخرین خبر»

پاییز بود مثل همیشه به محل کارم مدرسه می رفتم. نسیم پاییزی مرا همراهی می کرد. به محل کار که رسیدم خدمتگزار مدرسه که دایی شهید بود گفته چه خبر! با این سؤال صبح رنگ دیگری برایم داشت و پگاه نگاهی دیگر

— رادیو را گوش گرفته ای؟

— نه گوش نگرفته ام

— از رادیو شنیدم که نعمت شهید شده است.

به سوی بوشهر حرکت کردم راننده ماشین رادیو را روشن کرد. اطلاعیه ای از بنیاد شهید پخش شد اسامی شهدا یکی یکی قرائت شد تا اینکه گفت: شهید نعمت الله تهمتن. هر لحظه برایم چون سالی گذشت و سپس خود را در کنار پیکرش دیدم و با او پدرانه به گفتگو نشستیم.

»به نقل از پدر شهید»



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران